

رزم گودرز و پیران

(جستاری دربارهٔ یک منبع ناشناخته شاهنامه فردوسی)

دکتر شهرام جلیلیان^۱

چکیده

در دورهٔ ساسانیان کتاب‌های زیادی دربارهٔ تاریخ، حماسه، قصه، داستان‌های عاشقانه و افسانه‌های باستانی ایرانی وجود داشته است. پس از نابودی ساسانیان، بسیاری از این کتاب‌ها در گذشت روزگاران ناپدید گشتند و پاره‌ای نیز در سده‌های نخستین اسلامی از پهلوی به عربی ترجمه شدند. کتاب ناشناخته «رزم گودرز و پیران» یکی از آنهاست. در پژوهش‌هایی که دربارهٔ ادبیات پهلوی و سنت شاهنامه‌سرایی در ایران انجام شده‌اند هیچ‌گونه اشاره‌ای به کتاب پهلوی «رزم گودرز و پیران» و ترجمهٔ عربی آن به نام «حرب جوذرز و پیران» به چشم نمی‌آید. با این همه، اشارهٔ روشن ابو عبدالله احمد بن محمد بن اسحاق به ابراهیم - ابن فقیه همدانی، جغرافیادان ایرانی سدهٔ دوم و سوم هجری، به کتاب «حرب جوذرز و پیران» و آوردن گفتاری از نامهٔ مفصل پیران به گودرز از این کتاب، آشکارا گواه است که کتابی پهلوی به نام «رزم گودرز و پیران» وجود داشته است و این داستان حماسی، همانند بسیاری دیگر از کتاب‌های پهلوی در سدهٔ دوم/ سوم هجری به زبان عربی نیز ترجمه شده است. از سوی دیگر، گفتاری که ابن فقیه همدانی از نامهٔ پیران به گودرز از کتاب «حرب جوذرز و پیران» آورده است، چنان با همین گفتار از نامهٔ پیران به گودرز در شاهنامهٔ فردوسی همانندی دارد که باید انگاشت گردآورندگان «شاهنامهٔ ابومنصوری» کتاب پهلوی «رزم گودرز و پیران» را می‌شناخته‌اند و منبع آن‌ها در نوشتن داستان نبرد «دوازده رخ» یا «رزم گودرز و پیران»، کتاب پهلوی «رزم گودرز و پیران» بوده است. همچنین نام نبرد «دوازده رخ» در چند دست‌نوشتهٔ شاهنامهٔ فردوسی، «رزم گودرز و پیران» آمده است و این نبرد بزرگی بود در کین‌خواهی خون سیاوش از تورانیان و احتمالاً

نام اولیه این نبرد کین خواهانه در شاهنامه، «رزم گودرز و پیران» بوده است و سپس به دلیل نبرد یازده یا دوازده هم‌اورد ایرانی و تورانی با همدیگر در پایان این جنگ، نام «یازده رخ» و یا «دوازده رخ» گرفته است.

کلیدواژه‌ها: خداینامه، شاهنامه ابومنصوری، شاهنامه فردوسی، رزم گودرز و پیران، نبرد دوازده رخ، گودرز، پیران.

شاهنامه فردوسی: منبع یا منابع؟

در میانه سده چهارم هجری، ابومنصور محمد بن عبدالرزاق، فرمانروای طوس و سپهسالار خراسان که آرزو داشت شاهنامه‌ای چون یادگاری سترگ از خود در این جهان بگذارد،^۱ پیشکار خویش، ابومنصور معمری^۲ را «بفرمود تا خداوندان کتب را از دهقانان و فرزنانگان و جهان‌دیدگان از شهرها بیاورد». ابومنصور معمری به فرمان سپهسالار، «کس فرستاد بشهرهای خراسان و هشیاران از آنجا بیاورد، چون شاج پسر خراسانی از هری، و چون یزدان داد پسر شاپور از سیستان، و چون ماهوی خورشید پسر بهرام از نسابور، و چون شادان پسر برزین از طوس. و هر چهارشان گرد کرد و بنشانند بفراز آوردن این نامه‌های شاهان و کارنامه‌هایشان و زندگانی هر یکی و روزگار داد و بیداد و آشوب و جنگ و آیین، از کی نخستین که اندر جهان او بود که آیین مردمی آورد و مردمان از جانوران پدید آورد تا یزدگرد شهریار که آخر ملوک عجم بود اندر ماه محرم و سال بر سیصد و چهل و شش از هجرت بهترین عالم محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و این را نام شاه نامه نهادند تا خداوندان دانش اندر این نگاه کنند و فرهنگ شاهان و مهتران و فرزنانگان و کار و ساز پادشاهی و نهاد و رفتار ایشان و آیینهای نیکو و داد و داوری و رای و راندن کار و سپاه آراستن و رزم کردن و شهر گشادن و کین خواستن و شبیخون کردن و آزرمت داشتن و خواستاری کردن این همه را بدین نامه اندر بیابند. پس این نامه شاهان گرد آوردند و گزارش کردند.»^۳ این فرهیختگان سالخورده و جهان‌دیده و پژوهنده، از ترجمه‌های عربی خداینامه آگاه بودند و آن‌ها را می‌شناختند،^۴ اما «بدین گفتار گرد آمدند» که «این نامه را هرچه گزارش کنیم از گفتار دهقانان باید آورد که این پادشاهی بدست ایشان بود و از کار و رفتار و از نیک و بد و کم و بیش، ایشان دانند. پس ما را بگفتار ایشان باید رفت. پس آنچه از ایشان یافتیم از نامه‌های ایشان گرد کردیم.»^۵ این یادگار سترگ ابومنصور محمد بن عبدالرزاق که

«شاهنامه ابومنصوری» خوانده می‌شود^۶ در گذشت روزگاران ناپدید گشت و اکنون تنها مقدمه آن را که «مقدمه قدیم شاهنامه» نامیده می‌شود، در دست داریم.^۷

فردوسی در دیباچه خود درباره چگونگی «فراهم آوردن شاهنامه» گزارش می‌دهد که «یکی نامه» از «گه باستان» و آکنده از بسیاری داستان‌ها وجود داشت که در دست موبدان سالخورده پراکنده بود. سپس پهلوانی «دهقان‌نژاد»، «دلیر و بزرگ و خردمند و راد» و «پژوهنده روزگار نخست» که «گذشته سخن‌ها» بازمی‌جست، موبدان سالخورده را گردآورد و دفتری فراهم آورد که بسیار زود آوازه یافت و دفترخوانان داستان‌های آن را می‌خواندند.^۸ از «مقدمه قدیم شاهنامه» چنین پیداست که این «نامه»، یکی از نگارش‌های پهلوی خداینامه بوده است^۹ و این «پهلوان دهقان‌نژاد» نیز، ابومنصور محمد بن عبدالرزاق فرمانروای طوس و سپهسالار خراسان و گردآورنده «شاهنامه ابومنصوری» است.^{۱۰} یک همشهری و دوست مهربان فردوسی که هنوز نمی‌دانیم کیست، گشاده‌دستانه دست‌نوشته‌ای از «نامه پهلوی» یا «نامه خسروان» (= شاهنامه ابومنصوری) را به فردوسی می‌دهد و او در زادگاه خویش به نظم شاهنامه می‌پردازد.^{۱۱}

فردوسی در شاهنامه، بارها از منبع داستان‌های خود با نام‌هایی چون «دفتر»، «دفتر پهلوی»، «دفتر پهلوان»، «نامه»، «نامورنامه شهریار»، «نامه باستان»، «نامه خسروان»، «نامه شهریار»، «نامه راستان» و «نامه باستان» یاد کرده است که اشاره به «شاهنامه ابومنصوری» دارد،^{۱۲} اما شاهنامه‌پژوهان درباره مسأله مهم و پیچیده منبع یا منابع شاهنامه فردوسی، با همدیگر ناهمداستانند. یک گروه از پژوهندگان می‌انگارند که فردوسی در سرودن شاهنامه، گذشته از «شاهنامه ابومنصوری» که منبع پایه و مهم او بوده است، از دیگر کتاب‌ها و داستان‌های تاریخی و حماسی کهن نیز - و شاید گهگاه داستان‌های گفتاری - بهره گرفته است و داستان‌هایی چون «بیژن و منیژه»، «رستم و اسفندیار»، «رستم و سهراب»، «رستم و شغاد»، «اکوان دیو»، «داستان اسکندر» و... داستان‌های جداگانه‌ای بوده‌اند و خود فردوسی در هنگام سرودن «شاهنامه ابومنصوری»، این داستان‌های پهلوی شناخته‌شده را به دست آورده است و آن‌ها در بافت و ساختار «شاهنامه ابومنصوری» گنجانیده است.^{۱۳} گروه دیگری از پژوهندگان و شاهنامه‌پژوهان باور دارند که یگانه منبع فردوسی در سرودن شاهنامه، همانا «شاهنامه ابومنصوری» است و سال‌ها پیش از فردوسی، گردآورندگان «شاهنامه ابومنصوری» که از «خداوندان کتب» (فرهیختگان و دارندگان کتاب‌ها) بوده‌اند، همه این داستان‌ها را در بافت شاهنامه گردآوریده خود که ترجمه دست‌نوشته‌هایی

پهلوی از «خداینامه»^{۱۴} بود، گنج‌نیده‌اند و هم از این‌رو، فردوسی این داستان‌ها را در «شاهنامه» ابومنصوری» پیش چشم خویش داشته است.^{۱۵} از سوی دیگر، دو پژوهنده غربی الگام. دیویدسن و دیک دیویس، چنانکه یک شاهنامه‌پژوه بزرگ ایرانی می‌گوید در یک «شوخی زشت با فردوسی و ادب فارسی»^{۱۶} وجود منبع یا منابع نوشتاری شاهنامه فردوسی را نپذیرفته‌اند و شگفت‌آورانه فردوسی را همانند گوسانی نغمه‌سرا یا نقالی دوره‌گرد و روایتگر افسانه‌ها و سرگذشت‌های پیشینیان دیده‌اند که داستان‌های پهلوانان و شه‌یاران باستانی را به گوش خود از زبان موبدان و دهقانان شنیده و به نظم درآورده است.^{۱۷}

در کتاب «رزم گودرز و پیران» چنین خواندم که...

پژوهش‌ها درباره ادبیات باستانی ایران و به‌ویژه ادبیات پهلوی نشان می‌دهند که در دوره ساسانیان تعداد بسیار زیادی کتاب درباره تاریخ، حماسه، قصه و داستان به زبان پهلوی وجود داشته‌اند و به هنگام نوشتن «خداینامه» از آن‌ها سود جسته‌اند. در سده‌های اولیه پس از سقوط ساسانیان، هنوز این کتاب‌ها و نگارش‌های پهلوی متعددی از خداینامه در دست موبدان و دهقانان و هموندان خاندان‌های نژاده و دیگر فرهیختگان ایرانی و در جامعه اسلامی وجود داشتند و مترجمان ایرانی و عرب، در سده دوم و سوم هجری کتاب‌های زیادی از ادبیات پهلوی در زمینه تاریخ، حماسه، داستان‌های عاشقانه و افسانه‌های باستانی ایرانی از پهلوی به عربی ترجمه شدند.^{۱۸} و البته نیک آگاهی که عرب‌ها حتی در شهری چون مکه در روزگار پیامبر اسلام (ص) و پیدایش اسلام، با تاریخ پادشاهان ایرانی و داستان‌های پهلوانی و حماسی ایران همچون داستان «رستم و اسفندیار» آشنا بوده‌اند.^{۱۹} سید حسن تقی‌زاده، به‌دست‌آویز گزارش ابن ندیم در کتاب ارزشمند *الفهرست* درباره کتاب‌هایی که ایرانیان پیش از اسلام داشته‌اند، بیش از هفتاد نوشته غیردینی پهلوی را یاد می‌کند که البته بیشتر آن‌ها گم شده‌اند.^{۲۰} احمد تفضلی هم در شاهکار خود، *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، در بخش ادبیات پهلوی بیشتر به متن‌های بازمانده از ادبیات پهلوی پرداخته است و از ادبیات غیردینی و از دست‌رفته پهلوی تنها نزدیک به سی کتاب را که ترجمه‌های عربی و فارسی پاره‌ای از آن‌ها وجود دارند، نام می‌برد و از این‌رو، پژوهش او درباره کتاب‌هایی که در دوره اسلامی از ادبیات پهلوی به عربی ترجمه شده‌اند، چندان کامل نیست.^{۲۱} جلال خالقی‌مطلق نیز در جستاری ارزنده درباره مآخذ مستقیم و غیرمستقیم شاهنامه فردوسی، با جستجو در منابع عربی و فارسی از حدود یکصد و سی کتاب از دست‌رفته

ادبیات پهلوی که در سده‌های نخستین اسلامی به عربی ترجمه شده بودند، نام برده است و البته یادآور شده‌اند که شاید با جستجوی بیشتر نام کتاب‌های دیگری هم از ادبیات گم شده پهلوی یافت شود.^{۲۲}

در هیچ‌کدام از این پژوهش‌ها و یا نوشته‌هایی که آگاهی‌هایی درباره ترجمه کتاب‌های پهلوی به عربی می‌دهند و نیز در جستارهای پژوهشی درباره فردوسی و شاهنامه و شاهنامه‌سرایی در ایران، هیچ اشاره‌ای به کتابی پهلوی به نام «رزم گودرز و پیران» و ترجمه عربی آن به نام «حرب جوذرز و پیران» دیده نمی‌شود. اما به دست‌آویز یک گزارش ابو عبدالله احمد بن محمد بن اسحاق به ابراهیم - ابن فقیه همدانی، جغرافیدان ایرانی سده دوم و سوم هجری، در کتاب ارزشمند «اخبار البلدان» که احتمالاً آن را در سال ۲۹۰ هجری نوشته است،^{۲۳} و نیز نام نبرد «یازده رخ» در چند دست‌نوشته شاهنامه فردوسی باید بگوییم که در ادبیات پهلوی کتابی به نام «رزم گودرز و پیران» وجود داشته که شاید در سده سوم هجری، به عربی نیز ترجمه شده بود. چنان‌که ابو عبدالله محمد بن احمد بن ابوبکر مقدسی، جغرافیدان سده چهارم هجری گزارش می‌دهد «اخبار البلدان» ابن فقیه همدانی، کتابی بزرگ و در پنج مجلد بوده است^{۲۴} و نیز محمد بن اسحاق بن ندیم، نویسنده سده چهارم هجری می‌گوید این کتاب در «حدود هزار برگ» داشته است.^{۲۵} نزدیک به یک سده پس از مرگ ابن فقیه همدانی، علی بن جعفر بن احمد شیرازی در محرم سال ۴۱۳ هجری، خلاصه‌ای از این کتاب به نام «مختصر کتاب البلدان» فراهم آورد.^{۲۶} دوخویه (۱۸۳۶-۱۹۰۹ م.) دانشمند هلندی در سال ۱۸۸۵ م. با سود جستن از چند دست‌نوشته «مختصر کتاب البلدان» که تا آن هنگام شناخته شده بودند، این کتاب را به نام «مختصر کتاب البلدان» در جلد پنجم از «مجموعه کتابخانه جغرافیایی عربی» (Bibliotheca Geographorum Arabicorum) در لیدن هلند، با ویرایشی علمی و انتقادی، همراه با پانوشته‌ها و یادداشت‌های همسنجانه ارزشمند، نام‌نامه، واژه‌نامه مفصل سودمند و یک مقدمه ارزشمند به چاپ رسانید. در سال ۱۳۰۲ ه.ش. / ۱۹۲۳ م. زکی ولید طوغان، از دانشمندان ترکستان، در کتابخانه آستان قدس مشهد یک دست‌نوشته کهن و مفصل‌تر کتاب «اخبار البلدان» ابن فقیه را بازشناخت. دست‌نوشته کتابخانه آستان قدس (شماره ۵۲۲۹)، با نسخه چاپی ویراسته دوخویه، تا اندازه زیادی همسانی دارد، اما از آن مفصل‌تر و بیشتر است. این دست‌نوشته افزوده‌ها و افتادگی‌هایی دارد و شاید همین نسخه، خود خلاصه‌ای از اصل کتاب «اخبار البلدان» با همان کمیت پنج مجلدی هزار برگی

بوده باشد.^{۲۷} خوشبختانه در سال ۱۴۱۵ ه.ق. / ۱۹۹۵ م. یوسف الهادی، پژوهنده عرب، دست‌نوشته کتابخانه آستان قدس مشهد را با مقدمه‌ای سودمند، همراه با پانوشتها و نام‌نامه مفصل در بیروت به چاپ رسانید.^{۲۸} ابن‌فقیه همدانی در گزارش خود درباره خراسان و شهرهای آن می‌گوید در «کتاب حرب جوذرز و پیران» (داستان رزم گودرز و پیران) چنین خوانده است که پیران نامه‌ای مفصل به گودرز نوشته بود و آنگاه گفتاری از این نامه را می‌آورد:

و قال: قرأت فی کتاب حرب جوذرز و پیران، أن پیران کتب إلی جوذرز فی رسالته طویلته: من پیران بن وسحان خلیفه أفراسیاب ملک التترک من نسل طوس، إلی جوذرز بن جشواذان من أهل بیت الکیان حافظ ثغور الأوثان. إنی بعون الله أكافئک علی سنه الوقار و رسائل السلم أیها الحکیم المتوج من السماء عقل الحکماء. قد مر ما کتبت إلیک أن أباک کیخسرو و طلب یؤثر سیاوش. فإن أفراسیاب قسم الأرض و فصل الحدود کما فصلت قدیما أيام منوجهر و سیر التترک عن قری أریان و نزل غرجستان العظیمه الكثيره العدد، و الطالقان الحصینه الكثيره الجبل و المراعی مجمع عساكر الثغور قدیما، و هراء الجمه الأموال و جشسدان دارأت؟ العامره الکلیه، و أمل وسط النهر، و الترمذ الممرعه المذکوره بالغناء و الأموال، و بخارا التي وضع أفریدون بها بیت النار و أنزلها الأسد المذکور، و بلخ العظیمه المنیره الأنیقه المشهوره بالأعز المؤیدین، ذات الجبال العالیه و السهول العامره التي تقول الکیانیه إنها من بلد أریان فی ناحیه المشرق إلی السغد. و فی ناحیه الحری من بریه خوارزم إلی مصب بهرود فی البحر من مساکن قبائل التترک و أرمینیه المحصنه العظیمه سره أریان لا ینحسر ثلجها عن جبالها و لا ماؤها عن أنهارها، و لا تخلو أرضها من الثمار الكثيره الکریمه و الزروع العمیمه، و آذربيجان العامره الزاهره ذات العیون الكثيره فی شواحق جبالها و مستوی أرضها. فی کلام له طویل.

ترجمه

«و گفت: در کتاب جنگ جوذرز و پیران خواندم که پیران در نامه‌ای طولانی به جوذرز نوشته بود که: از پیران پسر وسحان، جانشین افراسیاب پادشاه ترک از تخمه طوس، به جوذرز پسر جشواذان از خاندان کیانی، نگهبان مرزهای استوار. ای خردمندی که از سوی آسمان تاجگذاری شده‌ای، ای خرد خردمندان؛ من به یاری خداوند و با احترام و نامه‌های دوستانه از تو سپاسگزاری می‌کنم. چنان‌که پیش‌ازین برای تو نوشتم، پدرت کیخسرو خونخواه سیاوش بود. و افراسیاب زمین را چند بخش کرد

و حدود مرزها را تعیین کرد، چنان‌که در گذشته، در دورهٔ منوچهر تعیین شده بود. و ترکان را از روستاهای اریان بیرون برد و فرود آورد در غرجستان بزرگ و دارای مردمان بسیار، و در طالقان استوار و دارای کوه‌ها و چراگاه‌های فراوان که در روزگاران گذشته جایگاه گرد هم آمدن سپاهیان مرزها بود، و در هرات ثروتمند، و در جشسدن دارات (۹) بسیار آبادان، و در آمل میانهٔ رودخانه، و در ترمذ آبادان که از ثروت و دارایی آن یاد می‌شود، و در بخارا که فریدون در آن آتشکده‌ای بنیان نهاد و آن شیر یاد شده را فرود آورد، و در بلخ بزرگ و درخشان و زیبا که به گرمی‌ترین یاری‌دهندگان آوازه دارد و دارای کوه‌های بلند و دشت‌های آباد است و کیانیان می‌گویند از سرزمین اریان در بخش شرقی به سوی سغد است؛ و در ناحیهٔ حری از سرزمین خوارزم تا دهانهٔ رود بهروز در دریا، از خانه‌های قبیله‌های ترک، و از ارمنستان بزرگ و استوار، ناف اریان که برف از کوه‌های آن ناپدید نمی‌شود و آب رودخانه‌های آن نمی‌خشکد، و زمین آن آکنده از میوه‌های بسیار و خوب و کشتزارهای فراوان است. و آذربایجان آباد و سرسبز و خرم که دارای چشمه‌های فراوان در بلندی‌های کوه‌ها و در دشت‌های گسترده‌اش است.»

نامه‌نگاری‌های پیران و گودرز با همدیگر که ابن‌فقیه همدانی در این گزارش تکه‌ای از نامهٔ پیران به گودرز را یاد می‌کند، در شاهنامهٔ فردوسی در داستان نبرد یازده رخ آمده است. نبرد «یازده رخ» یا «رزم گودرز و پیران»، همتای داستان‌هایی چون «رستم و اسفندیار»، «رستم و سهراب»، «هفتخوان رستم» و «داستان فرود سیاوش»، یکی از شاهکارهای شاهنامهٔ سترگ فردوسی، و از زیباترین داستان‌های ایرانی دربارهٔ نبردهای ایرانیان و تورانیان است. هنرمندی و چیرگی فردوسی در سرودن این داستان و گزارش نبردهای هم‌وردان ایرانی و تورانی و آنگاه نبرد گودرز و پیران، چنان است که سال‌ها پیش تئودور نولدکه گفته بود نبرد «یازده رخ» را با «تپش قلب» می‌خواند.^{۲۹} این نبرد که داستان جنگ ایرانیان و تورانیان است به کین‌خواهی سیاوش، جایی در مرز ایران و توران، بین کوه زبید (جایگاه سپاه ایران به فرماندهی گودرز) و کوه گناباد (جایگاه سپاه توران به فرماندهی پیران و یسه) رخ می‌دهد. پیش از آغاز نبرد، گودرز پسرش گیو را به سوی پیران و یسه می‌فرستد و پیغام می‌دهد که او باید آنهایی را که خون سیاوش را ریخته‌اند، به گودرز بسپارد تا نزد کیخسرو فرستاده شوند. همچنین پیران باید همهٔ گنجینه‌ها و زر و سیم و اسبان و جنگ‌ابزارهایی که با بیدادگری از مردمان ستانده است، پیش گودرز فرستد و نیز یکی از پسران و دو برادر خویش را به گروگان دهد و خود نیز دل از

افراسیاب بریده، به کیخسرو پیوند و یا از جنگ کناره گیرد و در چاچ زندگی کند. پیران پاسخی سخت به پیغام گودرز داد و تورانیان آماده نبرد شدند.^{۳۰} گزارش این نبرد دوازده رخ را فردوسی با هنرمندی و زبانی بسیار گیرا آورده است^{۳۱} و در این جستار نمی‌خواهیم به آن پردازیم و تنها باید به پیغام پیران به گودرز اشاره کنیم که در شاهنامه فردوسی در بیش از صد بیت آمده است. پیغام پیران به گودرز در دست‌نوشته‌های شاهنامه، با نام‌هایی چون «گفتار اندر نامه فرستادن پیران ویسه بنزدیک گودرز کشوادگان»، «گفتار اندر نامه فرستادن پیران ویسه بدست فرزند خویش رویین بنزدیک گودرز کشوادگان و صلح خواستن»، «نامه نوشتن پیران ویسه بگودرز»، «نامه فرستادن پیران بگودرز و فرستادن روئین برسولی»، «گفتار در نامه پیران ویسه بگودرز کشواد»، «نامه پیران نزد گودرز و احوال آن» و «نامه پیران ویسه بگودرز» آمده است.^{۳۲} پس از چند زورآزمایی پهلوانان ایران و توران و شیخون زدن‌ها به سپاه یکدیگر، چون به پیران آگهی رسید که توس با ده هزار جنگاور به کمک گودرز آمده و کیخسرو نیز به یاری او خواهد شتافت، فریبکارانه چاره‌ای اندیشید و نامه‌ای آشتی‌خواهانه به گودرز نوشت. او پس از ستایش پروردگار یادآور شد که همواره آشکارا و نهان از خداوند می‌خواهد تا کینه ایران و توران پایان گیرد. پیران با اشاره به مرگ بسیاری از خویشاوندان و جنگاوران و دلیران خود، از گودرز می‌خواهد که دوباره جنگی نیاراید، چه اگر او کین‌خواه سیاهش است، اکنون دیگر با کشتن این همه از تورانیان به کام خویش رسیده است. سپس با نکوهش بیباکی گودرز از یزدان و رویگردانی از مهر و خرد، از گودرز می‌خواهد اکنون که در کین ستاندن از تورانیان کامیاب شده است و بسیاری از جنگاوران ایران و توران کشته شده‌اند، بخشایش آورد و دیگر از نبرد بیاساید. پیران از پوچی و بیهودگی جنگ‌های کین‌خواهانه ایرانیان یاد می‌کند و این‌که اگر این جنگ‌ها برای بازگرداندن سرزمین‌های ایرانی به ایرانیان است، بازگوید تا پیران نماینده‌ای سوی افراسیاب فرستد تا از وی دستور گیرد و با بخشیدن این سرزمین‌ها به این جنگ و کینه پایان دهد و همچون دوره منوچهر که با بخشش سرزمین‌ها، گیتی را نگهداشت، اکنون هم پیران از همه سرزمین‌های آباد و ویرانی که کیخسرو دادگر می‌خواهد، ترکان را بیرون می‌کشد و از عرچگان تا بَست و از شهر طالقان تا پاریاب و همچنان از بلخ تا اندراب و از پنجهیر و بامیان و نیز گوزگانان و از مولتان تا بدخشان و پایین‌تر از آن از دشت آموی و زم تا ختلان و شهرهایی چون شکنان و ترمذ و ویسه‌گرد و بخارا و شهرهای پیرامون آن تا سغد را به ایرانیان می‌سپارد. همچنین سرزمین نیمروز را به رستم دلاور

می‌سپارد و سپاهیان خود را از کوه و دشت بازمی‌خواند و به سوی باختر می‌رود و از نیمروز تا مرز هند را به ایرانیان می‌دهد. و نیز از کشمیر و کابل و قندهار تا به سوی هند را نیز خواهد داد و سرزمین آلانان و غُزدز را، و از این سرزمین تا کوه قاف و نیز سرزمین‌هایی که اشکس (= یکی از پهلوانان ایرانی) در آن تاخته است، به ایرانیان می‌سپارد؛

ار ایدونک پیگار و خون ریختن،
 کزینسان همی جنگِ شیران کنی،
 بگو تا من اکنون هم اندر شتاب،
 بدان تا بفرمایدم تا زمین،
 چنان چون به گاه منوچهر شاه،
 هر آن شهر کز مرز ایران نهی،
 ز آباد و بی‌ران و هر بوم و بر
 از ایران به کوه اندر آیم، نخست:
 دگر طالقان شهر، تا پاریاب؛
 دگر پنجه‌یر آید و بامیان،
 دگر گوزگانان فرخنده جای،
 دگر مولتان آید و بدخشان؛
 فروتر دگر دشتِ آموی و زم
 چو شکنان و چون ترمذ و ویسه گرد،
 همیدون برو، تا در سغد نیز؛
 از آن سو که شد رستم نیوسوز،
 ز کوه و ز هامون بخوانم سپاه؛
 بپردازم این تا در هندوان؛
 ز کشمیر و ز کاول و قندهار،
 برین رزمگه با من آویختن،
 همی از پی شهر ایران کنی،
 نوندی فرستم بدافراسیاب،
 ببخشیم و پس برنوردیم کین.
 به بخشش همی داشت گیتی نگاه،
 بگو تا کنیمش ز ترکان تهی،
 که فرمود کیخسرو دادگر.
 در غرچگان، از برو بوم بست.
 همیدون رو، از بلخ تا اندراب.
 در مرز ایران و جای کیان.
 نهاده‌ست نامش جهان کدخدای.
 همینست ازین پادشاهی نشان.
 که با شهر ختلان در آید برم.
 بخارا و شهری که هستش به گرد.
 نجوید کس آن پادشاهی بنیز.
 سپارم بدو کشور نیمروز.
 سوی باختر، برگشاییم راه.
 نداریم تاریک، ازین پس، روان.
 روارو، سوی هند هم زین شمار؛

وَزَّانِ سُو كِه لِهْرَسَبِ شَد جَنگِ جَوِي، اَلَانانِ وَ عَزْدَزِ سِپارمِ بَدَوِي.
 اَزِينِ مَرزِ پِیوسْتِه تا كَوِهِ قَاف، بِه خَسرو سِپارِم، بِي جَنگِ وَ لَاف؛
 وَزَّانِ سُو كِه اَشكَشِ بَشَدِ هَمچِنين، پِپَرْدازِم اَكنونِ سَراسرِ زَمين؛
 وَزَّانِ پَس كِه اِينِ كَرده باشَمِ هَمه، ز هَر سُو بَرِ خَوِيشِ خَوانمِ رَمه.
 بِه سُوگَندِ پِيمانِ كَنمِ پِيشِ تُو، كَزَّانِ پَسِ نَباشَمِ بَدانديشِ تُو.^{۳۳}

پیران در پایانِ گفتار خود، به گودرز پیشنهاد می‌دهد که اگر سازش و آشتی را نمی‌پذیرد، دلاورانی از سپاه خود برگزینند تا یکایک با همدیگر بجنگند، و آنگاه خود پیران و گودرز هم در نبردی تن به تن بجنگند، و نتیجه این نبردها، نتیجه جنگ سپاه ایرانیان و تورانیان باشد تا بیش از این خونی ریخته نشود. گودرز در پیغامی به پیران، پیشنهادهای او را فریبکارانه می‌خواند و پاسخ می‌دهد که آن سرزمین‌هایی را که پیران می‌خواهد به ایرانیان واگذارد، هم‌اکنون نیز در چنگ ایرانیان است و نباید درباره آن‌ها سخن براند. گودرز پیشنهاد نبردهای تن به تن را می‌پذیرد اما می‌خواهد پیش از آن جنگی انبوه درگیرد، تا آتش دل ایرانیان کین خواه سیاوش فروخوابد! و آنگاه اگر در این نبرد یکی از دو سپاه ایران و توران پیروز نشد، پهلوانان و خود گودرز و پیران به نبرد تن به تن بپردازند. چنین هم شد و پس از نبردی به انبوه، برای پرهیز از کشتار بیشتر، ده پهلوان گزیده ایرانی با ده هم‌اورد تورانی خود جنگیدند و پیروز شدند. در نبرد یازدهم، پیران به دست گودرز کشته شد و او که هفتاد پسر خود را در نبرد با تورانیان از دست داده بود، آکنده از کین و خشم چنگ در خون پیران زد و لختی از خون او بخورد و به چهره خود مالید و از این‌که کین سیاوش و هفتاد پسر خویش را ستانده بود کردگار جهان را ستود. در پایان داستان، گستهم پهلوان ایرانی که گودرز او را برای نبرد تن به تن برنگزیده بود برای بازنمایی دلاوری و دفاع از حیثیت پهلوانی خود با دو برادر پیران می‌جنگد و آن‌ها را می‌کشد.^{۳۴} همانندی فراوان نامه پیران به گودرز در شاهنامه فردوسی با گزارش ابن‌فقیه همدانی در یادکرد نام‌های جغرافیایی ایران کاملاً آشکار است و بدون هیچ‌گونه تردیدی باید انگاشت که در منبع اصلی فردوسی، یعنی «شاهنامه ابومنصوری» نیز متن مفصل نامه پیران به گودرز وجود داشته است. خالقی مطلق هم در یادداشتی درباره نامه پیران به گودرز یادآور شده که «نامه پیران به گودرز و پاسخ آن نزدیک به ۲۰۰ بیت و با آنچه پیرامون آن می‌گذرد، نزدیک ۲۵۰ بیت است. این تصور که چنین

مطالبی را شاعر از خود بافته و یا از یک نقل شنیداری گرفته است، تنها یک حقیقت را ثابت می‌کند و آن اینکه تصوّرکننده اصلاً نمی‌داند که موضوع سخن شنیداری چیست و تا چه اندازه است. در یک نقل شنیداری، سخنگو درباره یک نام و پاسخ آن هرگز این همه سخن نمی‌گوید و چنین جزئیاتی را به زبان نمی‌آورد. همچنین جزئیات دو نامه ثابت می‌کند که شاعر این مطلب را از پیش خود نساخته، بلکه از مأخذی مدّون گرفته و پرورانده و چه بسا که حتی چکیده‌تر هم کرده باشد.^{۳۵} اشاره روشن ابن‌فقیه همدانی به کتاب «حرب جودرز و پیران» و آوردن گفتاری از نامه پیران به گودرز از این کتاب، و این که فردوسی هم در شاهنامه در نبرد «یازده رخ» پیغام پیران به گودرز را آورده است اهمیت بسیار زیادی دارد، چون ابن‌فقیه همدانی کتاب «اخبار البدان» خود را نزدیک به شصت سال پیش از «شاهنامه ابومنصوری» نوشته است و باید گفت که گردآورندگان «شاهنامه ابومنصوری» آشکارا کتاب «رزم گودرز و پیران» را می‌شناخته‌اند و منبع اصلی آن‌ها برای نوشتن داستان نبرد «دوازده رخ» همین کتاب «رزم گودرز و پیران» بوده است. از سوی دیگر، آمدن نام «رزم گودرز و پیران» به جای نبرد «دوازده رخ» در چند دست‌نوشته شاهنامه^{۳۶} به روشنی نشان می‌دهد که نام آغازین و درست این نبرد، «رزم گودرز و پیران» بوده است و باید انگاشت که آن «خداوندان کُتب»، این داستان را نیز همانند داستان‌های «رستم و اسفندیار»، «رستم و سهراب»، «بیژن و منیژه» و... در شاهنامه گردآوریده خویش گنجانیده بوده‌اند و حتی نام داستان را هم «رزم گودرز و پیران» نهاده‌اند و بعداً نبرد «یازده رخ» یا «دوازده رخ» نامیده شده است. خالقی مطلق در جستاری درباره نام نبرد دوازده رخ یادآور شده است که این نبرد از آغاز دست‌کم دارای دو نام «دوازده رخ» و «داستان گودرز با پیران» بوده است. چکیده استدلال‌های او چنین است که در دست‌نوشته‌های شاهنامه، برای این داستان، چهار نام دیده می‌شود: ۱. «داستان گودرز با پیران»؛ ۲. «داستان یازده رخ»؛ ۳. «گفتار اندر رزم دوازده رخ»، یا «گفتار اندر داستان دوازده رُخان»، یا «در جنگ دوازده رُخان»، یا «داستان جنگ دوازده رخ»؛ ۴. «گفتار اندر داستان رُخان گوید». نام نخست، در دست‌نوشته لنینگراد مورخه ۷۳۳ هجری در آغاز این داستان آمده است و خود فردوسی در پایان داستان بیژن و منیژه، این نبرد را نبرد «پیران و گودرز» خوانده است. نام داستان «گودرز با پیران» از این رو که هم در دست‌نوشته معتبر لنینگراد آمده است و هم خود فردوسی آن را به زبان می‌آورد، باید نامی اصلی باشد. از سوی دیگر، گودرز و پیران، بزرگ‌ترین چهره‌های این داستان بوده‌اند و نبرد تن به تن آن‌ها، نه تنها مهم‌ترین رخداد این جنگ، که خود یکی

از مهم‌ترین رخدادهای شاهنامه، حماسه ملی ایران است. نام «داستان یازده رُخ» هم البته چون در ترجمه عربی بنداری اصفهانی آمده است و در آغاز داستان، گودرز و پیران با یکدیگر پیمان می‌بندند که ده پهلوان ایرانی با ده هم‌اورد تورانی خود تن به تن بجنگند و آنگاه خود پیران و گودرز پنجه در پنجه همدیگر افکنند، معتبر است. نام «گفتار اندر رزم دوازده رُخ» نیز چون در دست‌نوشته لندن، کهن‌ترین دست‌نوشته شاهنامه، آمده است و با چند دست‌نوشته کهن دیگر از شاهنامه - قاهره مورخه ۷۴۱ هجری، قاهره ۷۹۶ هجری، و شوروی نیمه سده نهم - همخوانی دارد، و نیز در *مجمل‌التواریخ و القصص*، تألیف ۵۲۰ هجری، نام این داستان «دوازده رُخ» آمده است، باید نامی معتبر شناخته شود. از سوی دیگر، چون پس از نبرد گودرز و پیران، یک نبرد دوازدهمین نیز رخ می‌دهد، و آن نبرد گسته‌م، پسر نوذر و برادر توس، با لهاک و فرشیدورد دو پسر پیران ویسه بوده است، نام «رزم دوازده رُخ» درست می‌آید. کهن‌ترین دست‌نوشته شاهنامه که نام «گفتار اندر داستان رُخان گوید»، در آن آمده است، دست‌نوشته شوروی مورخه ۸۴۹ هجری است و از این رو، این نام به اندازه سه نام دیگر، معتبر نیست و احتمالاً همچون دست‌نوشته قاهره مورخه ۷۴۱ هجری و قاهره ۷۹۶ هجری، در دست‌نوشته پیش چشم کاتب، نام این داستان «گفتار اندر داستان دوازده رُخان» بوده است و کاتب واژه «دوازده» را انداخته است.^{۳۷} سپس خالقی مطلق نتیجه می‌گیرد که «این داستان از قدیم - و احتمالاً حتی در مآخذ فردوسی - دارای سه عنوان مختلف بوده که هر سه به دلایل فوق‌الذکر معتبر و اصلی‌اند و نشان می‌دهند که خود شاعر هنگام انتخاب عنوان برای این داستان متردد بوده و در طول انجام شاهنامه، چند بار آن را تغییر داده است. من ترتیب این تغییرات را اینطور حدس می‌زنم: ۱. در نخستین تحریر شاهنامه که در سال ۳۸۴ هجری انجام گرفته است، شاعر این داستان را در سرلوحه آغاز داستان «... یازده رخ» نوشته و این عنوان از آنجا وارد ترجمه بنداری شده است؛ ۲. ولی سپس در تحریر بعدی، شاعر بحق متوجه نقص عنوان «یازده رخ» شده و آنرا به «دوازده رخ» تغییر داده و این صورت اخیر مآخذ *مجمل‌التواریخ* و نسخه لندن و نسخ نامبرده دیگر قرار گرفته است؛ ۳. و بالاخره در پایان کار یکبار دیگر عنوان را به «داستان گودرز با پیران» تغییر داده (سرلوحه داستان در نسخه لنینگراد) و این عنوان را در پایان داستان بیژن و منیژه و پایان داستان دوازده رخ تصریح کرده است، به طوری که اگر هم عبارت سرلوحه نسخه لنینگراد را اصلی ندانیم، ولی باز در اصالت این عنوان نمی‌توان شک کنیم. مخلص کلام اینکه، این داستان از آغاز دارای حداقل دو عنوان بوده است. یکی دوازده رخ و دیگری

داستان گودرز با پیران»^{۳۸} با این همه، شناخت کتاب پهلوی «رزم گودرز و پیران» به دست‌آویز گزارش ابن‌فقیه همدانی و آمدن همین نام در دست‌نوشته‌هایی از شاهنامه فردوسی گواه است که احتمالاً نام اولیه این نبرد «رزم گودرز و پیران» بوده است و سپس به دلیل نبرد یازده و یا دوازده هم‌اورد ایرانی و تورانی با همدیگر در پایان این نبرد، به نام‌های نبرد «یازده رخ» و نبرد «دوازده رخ» نیز خوانده شده است. همچون بسیاری دیگر از داستان‌های ادبیات پهلوی، نگارش پهلوی «رزم گودرز و پیران» و یا ترجمه عربی آن «کتاب حرب جوذرز و پیران» گم شده است، اما گفتار گسترده فردوسی درباره جنگ‌ها و پهلوانی‌های گودرز و پسرانش در نبرد «یازده رخ»، یا چنانکه در پاره‌ای از دست‌نوشته‌های شاهنامه آمده است «رزم گودرز و پیران»، آشکارا گواه است که در ادبیات پهلوی داستان حماسی جداگانه‌ای به نام «رزم گودرز و پیران» درباره سرگذشت گودرز و جنگ‌های او و پسرانش با تورانیان در کین‌خواهی سیاوش و نبرد تن به تن گودرز با پیران ویسه وجود داشته است و این داستان پهلوی چنانکه از گزارش ابن‌فقیه همدانی برمی‌آید به نام «حرب جوذرز و پیران» به عربی هم ترجمه شده است. اشاره منابع دوره اسلامی به کتاب‌هایی چون «رستم و اسفندیار»، «کتاب کی لهراسب شاه»، «بهرام چوبین نامگ»، «کتاب شهربراز و ابرویز» و «کتاب بهرام و نرسی» و نیز آگاهی‌هایی که اکنون درباره داستان‌های مجموعه ادبیات پهلوی داریم، نشان می‌دهند که در ادبیات پهلوی داستانها و قصه‌هایی درباره سرگذشت پادشاهان و پهلوانان دوره ساسانیان و یا روزگاران گذشته وجود داشته است^{۳۹} و بیگمان داستان ناشناخته «رزم گودرز و پیران» نیز یکی از آنهاست. در ادبیات پهلوی، داستانی حماسی نیز درباره پیران ویسه نوشته بودند و اسدی طوسی در «لغت فرس»، ذیل واژه «وسناد» یک بیت ترجمه پهلوی (= یکی از لهجه‌های باستانی شمال و غرب ایران) از «نامه پیران ویسه» (= پیران ویسه نامگ) آورده است که گویا درباره زندگی و جنگ‌های این پهلوان تورانی بوده است.^{۴۰} پیش از این جهانگیر کورجی کویاجی، در یک پژوهش ارزنده درباره گودرز و خاندان او در شاهنامه فردوسی، تیزهوشانه حدس زده است که منبع گفتارهای فردوسی درباره او، چکامه‌هایی بوده است که درباره خاندان گودرز تا دوره فردوسی وجود داشته‌اند^{۴۱} و اکنون اشاره ابن‌فقیه همدانی به کتاب «رزم گودرز و پیران» گواه درستی این حدس خردمندان است. گودرز پهلوانی دلاور و خردمند و نیک‌اندیش و نمونه آرمانی یک جنگاور فرمانبردار پادشاه بود. هفتاد پسر او در جنگ با تورانیان کشته شده‌اند و او اگرچه سوگوار است به کیخسرو می‌گوید: «فرزندان من کی

کشته شدند، همه فدای شاه‌اند و من بنده تو، به قوت و پادشاهی تو، کینه از افراسیاب بتوزم.»^{۴۲} گویا در حماسه ملی ایران، داستان‌ها و چکامه‌هایی که درباره پهلوانی گودرز و پسران او بوده‌اند، زودتر از داستان پهلوانان سیستان شناخته شده بودند، و هم از این رو با وجود برتری رستم در دوره فرمانروایی کاووس، این گودرز و پسران اویند که بیشترین پایمردی و جانفشانی را در جنگ‌های ایران و توران در کین خواهی سیاوش و نابودی افراسیاب تورانی نشان می‌دهند. گویا پسر جنگاور گودرز برای آوردن کیخسرو به ایران رهسپار توران می‌شود و در نبرد دوازده رخ که یکی از جنگ‌های بزرگ ایران و توران بود، کیخسرو درفش کاویانی را - که تا آن هنگام تنها به دست شاهزادگان دوده شاهی به جنگ برده می‌شد - به گودرز می‌سپارد.^{۴۳} همداستان با جلال خالقی مطلق باید انگاشت که در دوره پراکنده شاهی پارتیان، دو تیول‌گرگان و سیستان اهمیت ادبی بیشتری داشته‌اند و داستان‌های عاشقانه «ویس و رامین»، «بیژن و منیژه»، داستان حماسی رفتن گویا پسر گودرز به ترکستان برای آوردن کیخسرو به ایران و داستان «رزم یازده رخ» دارای خاستگاهی پارتی و در پیوند با تیول‌گرگان بوده‌اند و داستان عاشقانه «زال و رودابه» و داستان حماسی «رستم و سهراب» و همه آنچه که درباره سیستانیان است و اینها نیز خاستگاه پارتی دارند، در پیوند با تیول سیستان بوده‌اند.^{۴۴}

نتیجه‌گیری

پژوهندگانی که درباره ادبیات پهلوی و سنت شاهنامه‌سرایی در ایران و یا درباره شناخت منبع یا منابع شاهنامه فردوسی سخن گفته‌اند، از وجود کتابی پهلوی به نام «رزم گودرز و پیران» و ترجمه عربی آن به نام «حرب جوذرز و پیران» آگاه نبوده‌اند. با این همه، اشاره روشن ابن‌فقیه همدانی، جغرافیدان ایرانی سده دوم و سوم هجری درباره کتاب «حرب جوذرز و پیران» و آوردن گفتاری از نامه مفصل پیران به گودرز از این کتاب، آشکارا گواه است که داستانی پهلوی به نام «رزم گودرز و پیران» وجود داشته است و این داستان حماسی، همانند بسیاری دیگر از کتاب‌های پهلوی در سده دوم/ سوم هجری به زبان عربی نیز ترجمه شده بود. گفتاری که ابن‌فقیه همدانی از نامه مفصل پیران به گودرز از کتاب «حرب جوذرز و پیران» آورده است، چنان با همین گفتار از نامه پیران به گودرز در شاهنامه فردوسی همانند است که ناگزیر باید انگاشت گردآورندگان «شاهنامه ابومنصوری» کتاب پهلوی «رزم گودرز و پیران» را می‌شناخته‌اند و منبع آن‌ها در نوشتن داستان نبرد «دوازده رخ» یا «رزم گودرز و

پیران»، کتاب پهلوی «رزم گودرز و پیران» بوده است. از سوی دیگر، نام نبرد «دوازده رخ» در چند دست‌نوشته شاهنامه فردوسی، «رزم گودرز و پیران» آمده است و این نبرد بزرگی بود در کین‌خواهی خون سیاوش از تورانیان و احتمالاً نام اوکیه این نبرد کین‌خواهانه در شاهنامه، «رزم گودرز و پیران» بوده است و سپس به دلیل نبرد یازده یا دوازده هم‌اورد ایرانی و تورانی با همدیگر در پایان این جنگ، نام «یازده رخ» و یا «دوازده رخ» گرفته است. نگارش پهلوی «رزم گودرز و پیران» و ترجمه عربی آن گم شده است، اما گفتار گسترده فردوسی درباره جنگ‌ها و پهلوانی‌های گودرز و پسرانش در نبرد «دوازده رخ» یا «رزم گودرز و پیران» گواه است که در ادبیات پهلوی داستان حماسی جداگانه‌ای به نام «رزم گودرز و پیران» درباره سرگذشت گودرز و ستایش جنگ‌های او و پسرانش با تورانیان در کین‌خواهی سیاوش و نبرد تن به تن گودرز با پیران ویسه وجود داشته است و این داستان پهلوی به نام «حرب جوذرز و پیران» به عربی نیز ترجمه شده است.

یادداشت‌ها

۱. درباره او نک: قزوینی، محمد، «مقدمه قدیم شاهنامه»، هزاره فردوسی، شامل سخنرانی‌های جمعی از فضلای ایران و مستشرقین دنیا در کنگره هزاره فردوسی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۲، صص ۱۵۵-۱۵۷، ۱۶۴؛ مینورسکی، ولادیمیر، «مقدمه قدیم شاهنامه»، ترجمه مهدی فیروزان، نامه فرهنگستان، فصلنامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی، دوره سوم، شماره دوم، شماره پیاپی ۱۰، تابستان ۱۳۷۶، صص ۱۷۸-۱۸۲؛ خطیبی، ابوالفضل، «ابومنصور محمد بن عبدالرزاق»، دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، زیرنظر کاظم بجنوردی، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۳، ج ۶، صص ۲۹۰-۲۹۳؛ خالقی مطلق، جلال، «ابومنصور محمد بن عبدالرزاق»، فردوسی و شاهنامه‌سرایی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۰، صص ۱۰۱-۱۰۶.
۲. قزوینی، «مقدمه قدیم شاهنامه»، صص ۱۶۲، ۱۷۴-۱۷۶؛ خطیبی، ابوالفضل، «ابومنصور معمری»، دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، زیرنظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۳، ج ۶، ص ۲۹۳.
۳. قزوینی، «مقدمه قدیم شاهنامه»، صص ۱۶۴-۱۶۵.
۴. همان، صص ۱۶۸-۱۷۰.
۵. همان، ص ۱۷۰.

۶. همان، ص ۱۷۱. خالقی مطلق، جلال، «شاهنامه ابومنصوری»، فردوسی و شاهنامه‌سرایی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۰، صص ۱۰۹-۱۱۵.
۷. همان، ص ۱۵۱-۱۷۶؛ ریاحی، محمد امین، سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۲، صص ۱۳۸-۱۴۶.
۸. شاهنامه، دفتر یکم، به‌کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی، ۱۳۹۳، ص ۱۲.
۹. نولدکه، تئودور، حماسه ملی ایرانیان، ترجمه بزرگ علوی، به‌اهتمام سعید نفیسی، تهران: نشر جامی و مرکز نشر سپهر، ۱۳۶۹، صص ۳۴-۳۶؛ تقی‌زاده، سید حسن، «منشاء قدیم شاهنامه و مآخذ اصلی آن»، کاوه، شماره ۱۲، سال پنجم، شماره مسلسل ۴۷، ۱۳۳۹، صص ۷-۱۲؛ آیدنلو، سجاد، «تأملاتی درباره منبع و شیوه کار فردوسی»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، سال ۴۷، پاییز ۱۳۸۳، شماره مسلسل ۱۹۲، صص ۸۵-۱۴۸؛ خطیبی، ابوالفضل، «یکی نامه بود از گه باستان (جستاری در شناخت منبع شاهنامه فردوسی)»، نامه فرهنگستان، فصلنامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی، دوره پنجم، شماره سوم، شماره پیاپی ۱۹، فروردین ۱۳۸۱، صص ۵۴-۷۳؛ خالقی مطلق، جلال، «از شاهنامه تا خداینامه: جستاری درباره مآخذ مستقیم و غیرمستقیم شاهنامه (با یک پیوست: فهرست برخی متون از دست رفته به زبان پهلوی)»، نامه ایران باستان، سال هفتم، شماره اول و دوم، شماره پیاپی ۱۳-۱۴، ۱۳۸۶، صص ۳-۱۱۹.
۱۰. خالقی مطلق، جلال، «یکی مهتری بود گردن فراز»، سخن‌های دیرینه (سی گفتار درباره فردوسی و شاهنامه)، به‌کوشش علی دهباشی، تهران: نشر افکار، ۱۳۸۱، صص ۶۳-۶۵؛ خالقی مطلق، «از شاهنامه تا خداینامه: جستاری درباره مآخذ مستقیم و غیرمستقیم شاهنامه (با یک پیوست: فهرست برخی متون از دست رفته به زبان پهلوی)»، صص ۳-۱۱؛ خطیبی، «یکی نامه بود از گه باستان (جستاری در شناخت منبع شاهنامه فردوسی)»، صص ۵۴-۷۳.
۱۱. خالقی مطلق، «یکی مهتری بود گردن فراز»، صص ۶۵-۶۶.
۱۲. امیدسالار، محمود، «در معنای دفتر/ نامه پهلوی در شاهنامه»، ایران‌نامه، شماره ۶۶، بهار ۱۳۷۸، صص ۲۳۹-۲۵۲؛ خالقی مطلق، «از شاهنامه تا خداینامه: جستاری درباره مآخذ مستقیم و غیرمستقیم شاهنامه (با یک پیوست: فهرست برخی متون از دست رفته به زبان پهلوی)»، صص ۷-۱۱.
۱۳. برای نمونه نک: نولدکه، حماسه ملی ایرانیان، صص ۴۰-۴۶، ۸۵-۸۸؛ تقی‌زاده، «منشاء قدیم شاهنامه و مآخذ اصلی آن»، صص ۷-۱۲؛ صفا، ذبیح‌الله، حماسه‌سرایی در ایران، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳، صص ۴۴-۴۵، ۱۷۷-۱۷۹؛ مینوی، فردوسی و شعر او، صص ۶۶-۷۰، ۸۴-۸۶؛ زرین‌کوب،

عبدالحسین، نامورنامه: دربارهٔ فردوسی و شاهنامه، تهران: سخن، ۱۳۸۱، صص ۲۸-۳۴؛ حمیدیان، سعید، درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، تهران: انتشارات ناهید، ۱۳۸۷، ص ۱۱۴؛ برتلس، یوگنی ادواردویچ، تاریخ ادبیات ایران از دوران باستان تا عصر فردوسی، تهران: انتشارات هیرمند، ۱۳۷۴، صص ۲۹۴-۲۹۵؛ ریاحی، محمد امین، فردوسی، تهران: طرح نو، ۱۳۸۷، صص ۸۴-۸۵؛ مرتضوی، منوچهر، فردوسی و شاهنامه، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی / پژوهشگاه، ۱۳۷۲، صص ۹-۱۶؛ دوستخواه، جلیل، شناخت‌نامهٔ فردوسی و شاهنامه، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۴، ص ۶۶؛ آیدنلو، «تأملاتی دربارهٔ منبع و شیوهٔ کار فردوسی»، صص ۸۵-۱۴۸؛ متینی، جلال، «دربارهٔ مسألهٔ منابع فردوسی»، ایرانشناسی، سال دهم، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۷، ص ۴۱۴.

۱۴. تقی‌زاده، سید حسن، «منشاء قدیم و مآخذ اصلی شاهنامه»، کاوه، شماره ۱۱، شمارهٔ مسلسل ۴۶، ۱۳۳۹، صص ۷-۱۲؛ عثمانف، محمد نوری، «خداینامه‌ها و شاهنامه‌های مآخذ فردوسی»، جشن‌نامهٔ محمد پروین گنابادی، زیر نظر محسن ابوالقاسمی، تهران: ۱۳۵۴، صص ۲۸۷-۳۳۲؛ امیدسالار، محمود، «خداینامه»، دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۱، ج ۳، صص ۱۹-۲۴؛ فیروزیخس، پژمان، «خداینامه»، دانشنامهٔ جهان اسلام، زیر نظر غلامعلی حدّاد عادل، تهران: بنیاد دایره‌المعارف اسلامی، ۱۳۹۰، ج ۱۵، صص ۲۳۶-۲۴۱؛ خالقی مطلق، «از شاهنامه تا خداینامه: جستاری دربارهٔ مآخذ مستقیم و غیرمستقیم شاهنامه (با یک پیوست: فهرست برخی متون از دست رفته به زبان پهلوی)»، صص ۳۴-۶۳؛ خالقی مطلق، جلال، «شاهنامه‌سرایی در ایران»، فردوسی و شاهنامه‌سرایی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۰، صص ۲۵-۳۵.

Shapur Shahbazi, A, On the Xwad 3N mag, Papers in Honour of Prof. Ehsan Yarshater, Acta Iranica 30, Leiden, pp. 208-229.

۱۵. خالقی مطلق، «از شاهنامه تا خداینامه: جستاری دربارهٔ مآخذ مستقیم و غیرمستقیم شاهنامه (با یک پیوست: فهرست برخی متون از دست رفته به زبان پهلوی)»، صص ۳-۱۱۹؛ خالقی مطلق، یادداشت‌های شاهنامه (با اصلاحات و افزوده‌ها)، بخش دوم و سوم، صص ۸۰-۸۲؛ ۱۲۰-۱۲۱؛ ۳۲۵-۳۲۶؛ ۳۳۳؛ امیدسالار، محمود، «در دفاع از فردوسی»، ترجمهٔ ابوالفضل خطیبی، نامهٔ فرهنگستان، فصلنامهٔ فرهنگستان زبان و ادب فارسی، سال سوم، شمارهٔ چهارم، شمارهٔ پیاپی ۱۲، زمستان ۱۳۷۶، صص ۱۲۰-۱۴۰؛ امیدسالار، محمود، «هفت‌خان رستم، بیژن و منیژه و نکاتی دربارهٔ منابع و شعر فردوسی»، ایرانشناسی، سال دهم، شمارهٔ ۳، پاییز ۱۳۷۷، صص ۵۴۰-۵۴۷؛ امیدسالار، محمود، «ایران‌شناسی در غرب (شاعر و پهلوان در شاهنامهٔ فردوسی نوشتهٔ الگا ام. دیویدسن)، ایرانشناسی، سال هفتم، شمارهٔ ۲، تابستان ۱۳۷۴، صص ۴۳۶-۴۵۷؛ امیدسالار، «در معنای دفتر/ نامهٔ پهلوی در شاهنامه»، صص ۲۳۹-۲۵۲؛ خطیبی، «یکی نامه بود از گه باستان (جستاری در شناخت منبع

شاهنامه فردوسی»، صص ۵۴-۷۳؛ نحوی، اکبر، «نگاهی به روش‌های ارجاع به منابع در شاهنامه»، نامه فرهنگستان، فصلنامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی، دوره هفتم، شماره چهارم، شماره پیاپی ۲۸، زمستان ۱۳۸۴، صص ۳۲-۶۴؛ دبیرسیاقی، زندگینامه فردوسی و سرگذشت شاهنامه، صص ۳۵۷-۳۵۸؛ هانزن، کورت هاینریش، شاهنامه فردوسی: ساختار و قالب، ترجمه کیکاوس جهانداری، تهران: نشر و پژوهش فرزاد روز، ۱۳۸۴، ص ۴.

۱۶. خالقی مطلق، «از شاهنامه تا خداینامه: جستاری درباره‌ی مأخذ مستقیم و غیرمستقیم شاهنامه (با یک پیوست: فهرست برخی متون از دست رفته به زبان پهلوی)»، ص ۱۳.

۱۷. نک: دیویدسن، آگنا. ام، ادبیات تطبیقی و شعر کلاسیک فارسی (هفت مقاله)، ترجمه فرهاد عطائی، تهران: نشر و پژوهش فرزاد روز، ۱۳۸۰؛ دیویدسن، آگنا. ام، شاعر و پهلوان در شاهنامه، ترجمه فرهاد عطائی، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۸؛ دیویس، دیک، «مسأله منابع فردوسی»، ترجمه سعید هنرمند، ایرانشناسی، سال دهم، شماره ۱، بهار ۱۳۷۷، صص ۹۲-۱۱۰. برای نقد دیدگاه‌های آن‌ها نک: متینی، «درباره مسأله منابع فردوسی»، صص ۴۰۱-۴۳۰؛ دوستخواه، جلیل، «جستار و نوآوری یا پندار و پیشداوری؟»، ایران‌نامه، سال پانزدهم، شماره ۵۸، بهار ۱۳۷۶، صص ۲۹۹-۳۱۲؛ خالقی مطلق، «در پیرامون منابع فردوسی»، صص ۵۱۲-۵۳۹؛ خطیبی، ابوالفضل، «جدل‌های جدید درباره شاهنامه از منظر ادبیات تطبیقی»، نامه ایران باستان، سال اول، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۸۰، صص ۲۵-۳۷؛ امیدسالار، «در دفاع از فردوسی»، صص ۱۲۰-۱۴۰؛ امیدسالار، «ایران شناسی در غرب (شاعر و پهلوان در شاهنامه فردوسی، نوشته آگنا ام. دیویدسن)، صص ۴۳۶-۴۵۷.

۱۸. محمدی، محمد، فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی، تهران: توس، ۱۳۷۴، صص ۱۴۰-۱۴۷؛ محمدی‌ملایری، محمد، تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی، جلد چهارم: زبان فارسی همچون مایه و مددکاری برای زبان عربی در نخستین قرن‌های اسلامی، تهران: توس، ۱۳۸۰، صص ۱۲۵-۱۸۷.

۱۹. امیدسالار، محمود، «علما قزوینی، شاهنامه و اشاعه داستان‌های حماسی ایران در میان اعراب جاهلی»، سی و دو مقاله در نقد و تصحیح متون ادبی، تهران: مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۸۹، صص ۱۸۰-۱۹۴.

۲۰. تقی‌زاده، «منشاء اصلی و قدیم شاهنامه»، صص ۹-۱۴.

۲۱. تفضلی، احمد، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، به کوشش ژاله آموزگار، تهران: سخن، ۱۳۷۶، ص ۱۱۳-

۲۲. خالقی مطلق، «از شاهنامه تا خداینامه: جستاری دربارهٔ مآخذ مستقیم و غیرمستقیم شاهنامه (با یک پیوست: فهرست برخی متون از دست رفته به زبان پهلوی)»، صص ۷۹-۱۰۹.
۲۳. دربارهٔ زندگینامهٔ ابن فقیه همدانی و یک پژوهش بسیار ارزشمند دربارهٔ مأخذهای نوشتاری و شنیداری ابن فقیه همدانی نک: اذکائی، پرویز، تاریخنگاران ایران، بخش یگم، تهران: مجموعهٔ انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۷۳، صص ۸-۱۳۸.
۲۴. مُقدّسی، ابوعبدالله محمد بن احمد، احسن التقاسیم فی معرفت الاقالیم، ترجمهٔ علینقی منزوی، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان، ۱۳۶۱، ج ۱، صص ۶-۷.
۲۵. ابن ندیم، محمد بن اسحاق، الفهرست، ترجمهٔ محمدرضا تجدد، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۱، ص ۲۵۳.
۲۶. ابن فقیه همدانی، ابی بکر احمد بن محمد، مُختصر کتاب البُلدان، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۹۶۷، ص ۸.
۲۷. اذکائی، تاریخنگاران ایران، صص ۲۸-۳۰.
۲۸. ابن فقیه الهمدانی، ابی عبدالله احمد بن محمد بن اسحاق، کتاب البُلدان، تحقیق یوسف الهادی، بیروت: عالم الکتب، ۱۴۱۶.
۲۹. نولدکه، حماسهٔ ملی ایرانیان، ص ۱۱۶.
۳۰. شاهنامه، دفتر چهارم، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی، ۱۳۹۳، صص ۱۲-۱۸.
۳۱. شاهنامه، دفتر چهارم، صص ۳-۱۶۶.
۳۲. شاهنامه، دفتر چهارم، ص ۷۰.
۳۳. شاهنامه، دفتر چهارم، صص ۷۰-۷۳.
۳۴. شاهنامه، دفتر چهارم، صص ۷۳-۱۶۶؛ همچنین نک: اسلامی ندوشن، محمد علی، زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۱، صص ۲۱۶-۲۴۹.
۳۵. خالقی مطلق، جلال، یادداشت‌های شاهنامه (با اصلاحات و افزوده‌ها)، بخش چهارم، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی، ۱۳۹۱، پیوست، ص ۸۴.
۳۶. خالقی مطلق، جلال، «دوازده رُخ»، فردوسی و شاهنامه‌سرایی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۰، صص ۸۸۹-۸۹۰.
- Khaleghi-Motlagh, Dj, Dav zdah Ro , Encyclopaedia Iranica, edited by: Ehsan Yarshater, Mazda Publishers, Costa Mesa, California, 1996, Vol. VII, pp. 135-136 .
۳۷. خالقی مطلق، جلال، «دربارهٔ عنوان داستان دوازده رخ»، سخن‌های دیرینه (سی گفتار دربارهٔ فردوسی و شاهنامه)، به کوشش علی دهباشی، تهران: نشر افکار، ۱۳۸۱، صص ۵۳-۵۷.

۳۸. خالقی مطلق، «درباره عنوان داستان دوازده رخ»، ص ۵۸؛ همچنین نک: خالقی مطلق، «دوازده رخ»، صص ۸۸۹-۸۹۰.

Khaleghi-Motlagh, Dav zdah Ro , pp. 135-136 .

۳۹. صفا، حماسه سرایی در ایران، صص ۴۲-۵۱.

۴۰. لغت فرس منسوب به اسدی طوسی، با حواشی و تعلیقات و فهارس به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۳۶، ص ۴۶؛ تقی زاده، سید حسن، «منشاء اصلی و قدیم شاهنامه»، کاوه، شماره ۱۰، سال پنجم، ۱۳۳۹، شماره مسلسل ۴۵، ص ۱۴؛ صفا، حماسه سرایی در ایران، ص ۴۶.

۴۱. کویاجی، «خاندان گودرز: بخشی از تاریخ پارت در شاهنامه»، صص ۱۸۷-۱۸۸.

۴۲. ابن بلخی، فارس نامه، بسعی و اهتمام و تصحیح گای لیسترانج و رینولد آلن نیکلسون، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳، ص ۴۵.

۴۳. کریستن سن، آرتور امانوئل، کیانیان، ترجمه ذبیح الله صفا، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۳، صص ۱۹۹-۲۰۰؛ یارشاطر، احسان، «تاریخ ملی ایران»، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان (جلد سوم - قسمت اول)، پژوهش دانشگاه کیمبریج، گردآورنده احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۳، ص ۵۶۹.

۴۴. خالقی مطلق، جلال، «بیژن و منیژه و ویس و رامین» (مقدمه ای بر ادبیات پارتی و ساسانی)، ایران شناسی، سال دوم، شماره دوم، ۱۳۶۹، ص ۲۸۶.

کتابنامه

ابن بلخی. (۱۳۶۳). *فارس نامه*. بسعی و اهتمام و تصحیح گای لیسترانج و رینولد آلن نیکلسون. تهران: دنیای کتاب.

ابن فقیه الهمدانی، ابی عبدالله احمد بن محمد بن اسحاق. (۱۴۱۶). *کتاب البلدان*. تحقیق یوسف الهادی. بیروت: عالم الکتب.

ابن فقیه همدانی، ابی بکر احمد بن محمد. (۱۹۶۷). *مختصر کتاب البلدان*. به کوشش دخویه. لیدن.

ابن ندیم، محمد بن اسحاق. (۱۳۸۱). *الفهرست*. ترجمه محمد رضا تجدد. تهران: اساطیر.

اذکائی، پرویز. (۱۳۷۳). *تاریخ نگاران ایران*، بخش یکم. تهران: مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.

اسلامی ندوشن، محمد علی. (۱۳۹۱). *زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه*. تهران: شرکت سهامی انتشار.

- امیدسالار، محمود. (۱۳۷۴). «ایران شناسی در غرب (شاعر و پهلوان در شاهنامه فردوسی. نوشته الگا ام. دیویدسن). *ایران شناسی*. سال هفتم. شماره ۲. تابستان. صص ۴۳۶-۴۵۷.
- امیدسالار، محمود. (۱۳۸۸). «خداینامه». *دانشنامه زبان و ادب فارسی*. به سرپرستی اسماعیل سعادت. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی. ج ۳. صص ۱۹-۲۴.
- امیدسالار، محمود. (۱۳۷۶). «در دفاع از فردوسی». ترجمه ابوالفضل خطیبی. *نامه فرهنگستان*. فصلنامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی. سال سوم. شماره چهارم. شماره پیاپی ۱۲. زمستان. صص ۱۲۰-۱۴۰.
- امیدسالار، محمود. (۱۳۷۸). «در معنای دفتر / نامه پهلوی در شاهنامه». *ایران نامه*. شماره ۶۶. بهار. صص ۲۳۹-۲۵۲.
- امیدسالار، محمود. (۱۳۸۹). «علامه قزوینی، شاهنامه و اشاعه داستانهای حماسی ایران در میان اعراب جاهلی». *سی و دو مقاله در نقد و تصحیح متون ادبی*. تهران: مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی. صص ۱۸۰-۱۹۴.
- امیدسالار، محمود. (۱۳۷۷). «هفت‌خان رستم، بیژن و منیژه و نکاتی درباره منابع و شعر فردوسی». *ایران شناسی*. سال دهم. شماره ۳. پاییز. صص ۵۴۰-۵۴۷.
- آیدنلو، سجاد. (۱۳۸۳). «تأملاتی درباره منبع و شیوه کار فردوسی». *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز*. سال ۴۷. پاییز. شماره مسلسل ۱۹۲. صص ۸۵-۱۴۸.
- برتلس، یوگنی ادواردویچ. (۱۳۷۴). *تاریخ ادبیات ایران از دوران باستان تا عصر فردوسی*. تهران: انتشارات هیرمند.
- تفضلی، احمد. (۱۳۷۶). *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*. به کوشش ژاله آموزگار. تهران: سخن.
- تقی‌زاده، سید حسن. (۱۳۳۹). «منشاء اصلی و قدیم شاهنامه». *کاوه*. شماره ۱۰. سال پنجم. شماره مسلسل ۴۵. صص ۹-۱۴.
- تقی‌زاده، سید حسن. (۱۳۳۹). «منشاء قدیم شاهنامه و مآخذ اصلی آن». *کاوه*. شماره ۱۲. سال پنجم. شماره مسلسل ۴۷. صص ۷-۱۲.
- تقی‌زاده، سید حسن. (۱۳۳۹). «منشاء قدیم و مآخذ اصلی شاهنامه». *کاوه*. شماره ۱۱. شماره مسلسل ۴۶. صص ۷-۱۲.
- حمیدیان، سعید. (۱۳۸۷). *درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی*. تهران: انتشارات ناهید.

- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۹۰). «ابومنصور محمد بن عبدالرزاق». *فردوسی و شاهنامه‌سرایی*. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی. صص ۱۰۱-۱۰۶.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۶). «از شاهنامه تا خداینامه: جستاری دربارهٔ مآخذ مستقیم و غیرمستقیم شاهنامه (با یک پیوست: فهرست برخی متون از دست رفته به زبان پهلوی)». *نامهٔ ایران باستان*. سال هفتم. شمارهٔ اول و دوم. شمارهٔ پیاپی ۱۳-۱۴. صص ۳-۱۱۹.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۶۹). «بیژن و منیژه و ویس و رامین» (مقدمه‌ای بر ادبیات پارتی و ساسانی). *ایران‌شناسی*. سال دوم. شمارهٔ دوم. صص ۲۷۳-۲۹۸.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۷۷). «در پیرامون منابع فردوسی». *ایران‌شناسی*. سال دهم. شمارهٔ سوم. پاییز. صص ۵۱۲-۵۳۹.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۱). «دربارهٔ عنوان داستان دوازده رخ». *سخن‌های دیرینه* (سی گفتار دربارهٔ فردوسی و شاهنامه). به‌کوشش علی دهباشی. تهران: نشر افکار. صص ۵۳-۵۸.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۹۰). «دوازده رخ». *فردوسی و شاهنامه‌سرایی*. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی. صص ۸۸۹-۸۹۰.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۹۰). «شاهنامهٔ ابومنصوری». *فردوسی و شاهنامه‌سرایی*. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی. صص ۱۰۹-۱۱۵.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۹۰). «شاهنامه‌سرایی در ایران». *فردوسی و شاهنامه‌سرایی*. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی. صص ۲۵-۳۵.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۱). «یکی مهتری بود گردن فراز». *سخن‌های دیرینه* (سی گفتار دربارهٔ فردوسی و شاهنامه). به‌کوشش علی دهباشی. تهران: نشر افکار. صص ۵۹-۷۳.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۹۱). *یادداشت‌های شاهنامه* (با اصلاحات و افزوده‌ها). بخش چهارم. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی. مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی.
- خطیبی، ابوالفضل. (۱۳۷۳). «ابومنصور محمد بن عبدالرزاق». *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی*. زیر نظر کاظم بجنوردی. تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی. ج ۶. صص ۲۹۰-۲۹۳.
- خطیبی، ابوالفضل. (۱۳۷۳). «ابومنصور مَعْمَری». *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی*. زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی. تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی. ج ۶. صص ۲۹۳.
- خطیبی، ابوالفضل. (۱۳۸۰). «جدل‌های جدید دربارهٔ شاهنامه از منظر ادبیات تطبیقی». *نامهٔ ایران باستان*. سال اول. شمارهٔ اول. بهار و تابستان. صص ۲۵-۳۷.

- خطیبی، ابوالفضل. (۱۳۸۱). «یکی نامه بود از گه باستان (جستاری در شناخت منبع شاهنامه فردوسی)». *نامه فرهنگستان*. فصلنامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی. دوره پنجم. شماره سوم. شماره پیاپی ۱۹. فروردین. صص ۵۴-۷۳.
- دبیرسیاقی، سید محمد. (۱۳۸۴). *زندگینامه فردوسی و سرگذشت شاهنامه*. تهران: نشر قطره.
- دوستخواه، جلیل. (۱۳۷۶). «جستار و نوآوری یا پندار و پیشداوری؟». *ایران‌نامه*. سال پانزدهم. شماره ۵۸. بهار. صص ۲۹۹-۳۱۲.
- دوستخواه، جلیل. (۱۳۸۴). *شناخت‌نامه فردوسی و شاهنامه*. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- دیویدسن، الگا. ام. (۱۳۸۰). *ادبیات تطبیقی و شعر کلاسیک فارسی (هفت مقاله)*. ترجمه فرهاد عطائی. تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز.
- دیویدسن، الگا. ام. (۱۳۷۸). *شاعر و پهلوان در شاهنامه*. ترجمه فرهاد عطائی. تهران: نشر تاریخ ایران.
- دیویس، دیک. (۱۳۷۷). «مسأله منابع فردوسی». ترجمه سعید هنرمند. *ایران‌شناسی*. سال دهم. شماره ۱. بهار. صص ۹۲-۱۱۰.
- ریاحی، محمد امین. (۱۳۸۲). *سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ریاحی، محمد امین. (۱۳۸۷). *فردوسی*. تهران: طرح نو.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۱). *نامورنامه: درباره فردوسی و شاهنامه*. تهران: سخن.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۶۳). *حماسه‌سرایی در ایران*. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- عثمانف، محمد نوری. (۱۳۵۴). «خداینامه‌ها و شاهنامه‌های مأخذ فردوسی». *جشن‌نامه محمد پروین گنابادی*. زیر نظر محسن ابوالقاسمی. تهران. صص ۲۸۷-۳۳۲.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۹۳). *شاهنامه*. دفتر چهارم. به کوشش جلال خالقی مطلق. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی. مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۹۳). *شاهنامه*. دفتر یکم. به کوشش جلال خالقی مطلق. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی. مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی.
- فیروزبخش، پژمان. (۱۳۹۰). «خداینامه». *دانشنامه جهان اسلام*. زیر نظر غلامعلی حداد عادل. تهران: بنیاد دایره‌المعارف اسلامی. ج ۱۵. صص ۲۳۶-۲۴۱.
- قزوینی، محمد. (۱۳۶۲). «مقدمه قدیم شاهنامه». *هزاره فردوسی*. شامل سخنرانی‌های جمعی از فضلای ایران و مستشرقین دنیا در کنگره هزاره فردوسی. تهران: دنیای کتاب. صص ۱۵۱-۱۷۶.

- کریستن سن، آرتور امانوئل. (۱۳۹۳). *کیانیان*. ترجمه ذبیح‌الله صفا. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- کویاجی، جهانگیر کورجی. (۱۳۸۳). «خاندان گودرز: بخشی از تاریخ پارت در شاهنامه». *بنیادهای حماسه و اسطوره ایران: شانزده گفتار در اسطوره‌شناسی و حماسه‌پژوهشی سنجشی*. گزارش و ویرایش جلیل دوستخواه. با پیوست دو نقد روش‌شناختی از مهرداد بهار. تهران: آگاه.
- لغت فرس. (۱۳۳۶). منسوب به اسدی طوسی. با حواشی و تعلیقات و فهارس به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: کتابخانه طهوری.
- متینی، جلال. (۱۳۷۷). «دربارۀ مسأله منابع فردوسی». *ایران‌شناسی*. سال دهم. شماره ۲. تابستان. صص ۴۰۱-۴۳۰.
- محمدی‌ملایری، محمد. (۱۳۷۴). *فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی*. تهران: توس.
- محمدی‌ملایری، محمد. (۱۳۸۰). *تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی*. جلد چهارم: زبان فارسی همچون مایه و مددکاری برای زبان عربی در نخستین قرن‌های اسلامی. تهران: توس.
- مرتضوی، منوچهر. (۱۳۷۲). *فردوسی و شاهنامه*. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی / پژوهشگاه.
- مقدس، ابو عبدالله محمد بن احمد. (۱۳۶۱). *احسن التقاسیم فی معرفت الاقالیم*. ج ۱. ترجمه علینقی منزوی. تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان.
- مینورسکی، ولادیمیر. (۱۳۷۶). «مقدمه قدیم شاهنامه». ترجمه مهدی فیروزان. *نامه فرهنگستان*. فصلنامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی. دوره سوم. شماره دوم. شماره پیاپی ۱۰. تابستان. صص ۱۷۵-۱۸۲.
- مینوی، مجتبی. (۱۳۷۲). *فردوسی و شعرا*. تهران: توس.
- نحوی، اکبر. (۱۳۸۴). «نگاهی به روش‌های ارجاع به منابع در شاهنامه». *نامه فرهنگستان*. فصلنامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی. دوره هفتم. شماره چهارم. شماره پیاپی ۲۸. زمستان. صص ۳۲-۶۴.
- نولدکه، تئودور. (۱۳۶۹). *حماسه ملی ایرانیان*. ترجمه بزرگ علوی. به‌اهتمام سعید نفیسی. تهران: نشر جامی و مرکز نشر سپهر.
- هانزن، کورت هاینریش. (۱۳۸۴). *شاهنامه فردوسی: ساختار و قالب*. ترجمه کیکاوس جهاننداری. تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز.

یارشاطر، احسان. (۱۳۷۳). «تاریخ ملی ایران». *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان* (جلد سوم - قسمت اول). پژوهش دانشگاه کیمبریج. گردآورنده احسان یارشاطر. ترجمه حسن انوشه. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر. صص ۴۷۱-۵۸۷.

Khaleghi-Motlagh, Dj, Dav dah Ro , *Encyclopaedia Iranica*, edited by: Ehsan Yarshater, Mazda Publishers, Costa Mesa, California, 1996, Vol. VII, pp. 135-136.

Shapur Shahbazi, A, Orthe Xwad y-N ang, *Papers in Honour of Prof. Ehsan Yarshater*, Acta Iranica 30, Leiden, pp. 208-229.

